

## داستان وست ساید



همه هنردوستان قدیمی می‌دانند که این فیلم نه یک کار تازه بلکه اشاره به فیلمی است که رابرت وایز در سال ۱۹۶۳ ساخت و با آن جوایز اصلی اسکار را درو کرد و نسخه تازه‌ای که با این عنوان ارائه شده، بازسازی آن است. با این حال چیزی که این نسخه جدید را شاخص و متمایز از بسیاری از دوباره سازی‌های دیگر می‌کند، این است که فرد پشت این پروژه و مسئول این بازسازی نه هر فرد عادی بلکه استیون اسپیلبرگ توانا و مشهور است که عمر فیلمسازی‌اش از نیم قرن هم فراتر می‌رود و کلتیوینی از افتخارات از جمله جوایز اسکار دارد. کار اسپیلبرگ البته یک ریسک بزرگ و توأم با خطر جدی شکست است زیرا نسخه شصت سال پیش وایز آن قدر پخته و قوی است که حتی اسپیلبرگ نیز چیز زیادی برای افزودن بر آن ندارد و باید پرسید مگر چه چیزهایی را می‌توان به آن شاهکار اضافه کرد. «وست ساید» موزیکالی جذاب از استیون ساند‌هایم است که پس از فروش چشمگیرش روی صحنه و در اجراهای تئاتری توسط وایز و جرروم رایبزن به یک نسخه سینمایی بسیار موفق تبدیل و به روی پرده‌های تفرهای منتقل شد و آواهای دلچسب و ترانه‌های مردمی

ساند‌هایم توسط این هنرمندان به خوبی در بافت این ورسوین سینمایی جای گرفت و موجب تحسین ناظران شد. با این حال «وست ساید» جدید نیز مثل هر بازسازی دیگری با یک خطر و نکته منفی مهم روبه‌رو است و آن خطر، تمایل ابدی هنردوستان به همان ورسوین‌های اولیه و اوری ژنیال است و حتی اگر ورسوین‌های دوم و سوم بهتر از فیلم نخست باشند، مردم همچنان دوست دارند که به نسخه اولیه وفادار بمانند و ارادت‌شان به آن آثار نائل نمی‌شود و اسپیلبرگ نیز با این معضل روبه‌رو است. این کارگردان متبحر برای استفاده از هرعنصر مؤثری در راهی اثر کردن

## ریکار دو بودن



برای مردم پذیرش این مساله که نیکول کیدمن هنرپیشه معروف و پراسابقه استرالیایی ساکن هالیوود نقش لوسیال بال یکی از محبوب‌ترین چهره‌های تلویزیونی و سینمایی دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ آمریکا را ایفا کند، بسیار سخت و توأم با اعجاب است و این را هم مثل کار اسپیلبرگ در بازسازی «وست ساید» نوعی بازی با آتش می‌دانند زیرا گمان می‌کنند کیدمن که سال‌ها ناماد جوانی و مظهر بازیگران خوش سیمای سینما بود، نمی‌تواند در قالب لوسیال بال ظاهر شود که عمده شهرتش بعد از شروع ایام میان‌سال او پدید آمد. آنها این را از یاد برده‌اند که کیدمن هم دیگر آن بازیگر جوانی نیست که طوفان‌وار از اوایل دهه ۱۹۹۰ در کارهای مطرح سینمای آمریکا به یکی از دلایل توفیق اقتصادی اکثر فیلم‌هایش تبدیل شد و اینک با رسیدن به مرز ۵۵ سال سن به راحتی می‌تواند لوسیال بال یا جلوه‌گر هنرمند دیگری از این سن و تبار باشد و اگر هم گرمی روی او صورت پذیرد نه برای پیر نشان دادن وی بلکه به قصد شبیه‌سازی قیافه‌اش به قیافه کاراکترهایی است که در قالب آنها فرورفته است. حتی اگر این عوامل هم برای مورد توجه قرار گرفتن فیلم «ریکار دو بودن» کفایت نکند، کافی است متذکر شوم که تعداد زیاد دیگری از هنرپیشه‌های

مطرح امریکای شمالی در این فیلم شرکت دارند که حاوی بر باردم و جی کی سیمونز از آن جمله‌اند و کارگردانی و نوشتن سناریو هم با آرون سورکین بوده که از بهترین‌های این دو قشر در هالیوود طی ۱۵ سال اخیر بوده است. شاید لوسیال بال هنوز آنقدر محبوب باشد که هنردوستان هرگونه داستان‌سازی و اقتباسی را برای ترسیم او نپذیرند و وی را با آن همه پختگی و حرفه‌ای‌گری واری اینگونه آثار زندگی‌نامه‌ای بینگارند ولی شکی نیست که اجتماع و همکاری افرادی که نام‌شان آمد، بهترین و مؤثرترین حربه برای به تصویر کشیدن تجسمی جذاب و راستین از لوسیال بال است و اگر چنین باشد، کاندیدا شدن نیکول

کیدمن برای اسکار برترین بازیگر زن سال هم رویدادی دور از دسترس و امری غیرقابل تحقق نیست. کیدمن که فیلم‌های اخیر او مانند «شیر» و «بایه» پیری نسبی چهره و دور شدن او از ایام رژیایی و شکوهش را به روشنی فریاد می‌کنند، تا به حال چند بار نامزد اسکار شده اما هرگز آن را نبرده است و اگر هم آکادمی علوم سینمایی و هنرهای تصویری وی را کاندیدای اسکار امسال کند، این نکته در پی‌ریز راندن بسیار جدی وی به سمت این جایزه بر سر صدا بدون تأثیر نخواهد بود زیرا این آکادمی معمولاً از اهدای چند باره اسکار به هر فردی ادا دارد و اولویت را به هنرمندانی می‌دهد که بیشتر این مجسمه طلایی را نبرده باشند.

## آنها هر چه سخت تر سقوط می‌کنند

رجینا کینگ هنرپیشه سیاهپوست امریکایی به ایفای نقش زنان سرسخت و مبارزه‌گر معروف و نماد قدرت است اما جای دادن او در قالب یک کابوی هفت‌تیرکش در فیلمی تازه از ژانر وسترن تجربه‌ای تازه برای او است. میزان ناب و جالب بودن این ایده در حدی است که عده‌ای می‌گویند جیمیس ساموئل، کارگردان فیلم «آنها هر چه سخت‌تر سقوط می‌کنند» به‌خاطر انجام این کار و قرار دادن یک کلاه کابویی روی سر او و البته دادن یک ششلول گاوچران‌ها به‌دست وی از همین حالا شایسته اسکار است و صرف انجام چنین کاری نیز برای گرامیداشت وسیع ساموئل کفایت می‌کند. با این حال باید اعتراف کرد که کینگ با رفتارهای بسیار خشن و مطابق با داستان فیلمش و ساموئل که کارهایش را در عرصه تئاتر با نام مستعار فامیلی پولیش عرضه کرده، تنها ستاره‌های این فیلم نیستند و برخی عناصر دیگر اثر سینمایی هم جلوه‌ای ویژه و آشکار دارند. انتخاب مناسب لباس‌ها، یک موسیقی متن پرشناپ و سناریویی که سرعت شکل‌گیری وقایع آن از تأثیرگذاری‌اش نمی‌کاهد، همه و همه به خوبی در خدمت فیلم قرار گرفته‌اند تا کار تازه



ساموئل یک وسترن با ارزش جلوه کند. شاید مهم‌ترین کار ساموئل که البته به‌مدد حضور قوی رجینا کینگ حاصل آمده، تغییر برخی مؤلفه‌های وسترن و به‌روسازی آن برای نسل جوانی باشد که به اندازه گذشتگان شیفته ذاتی این ژانر نیستند و فیلم‌های کم ارزش‌تر روز مثل کمیک استریپ‌ها و آثار ماورا-الطبیعی‌ها را بیشتر دوست می‌دارند و اکشن‌های پلیسی ژانر محبوب آنها است. ساموئل با تغییر برخی شاخصه‌های گونه فیلمسازی وسترن فیلمی را رو کرده که اگر چه اعتلابخش و احیاگر وسترن نیست اما زمینه اولیه تازه‌ای را به‌دست سایر کارگردان‌ها می‌دهد تا در ادامه دهه ۲۰۲۰ وسترن‌هایی را بسازند که بیشتر باب میل نسل جوان کامپیوترپرست و اینترنت باز فعلی جهان باشد و حتی به قیمت حذف برخی سنن الزامی وسترن اینگونه جوانان سطحی و کم‌دانش اما پرشمار را از سالن‌های سینما فراری ندهد. بر همین اساس، شاید آکادمی اسکار هم جایزه و هم هرگونه تقدیر و یادآوری کوچک‌تری را از این بابت سزاوار ساموئل و گروه وی بداند.

## اسکارهای امسال به چه کسانی می‌رسد؟ (قسمت دوم)

# بازی اسپیلبرگ آز و کیدمن با ش



اوسال ورنانی خبرنگار

در قسمت اول این مطلب (که هفته پیش به چاپ رسید) نام و اوصاف شش فیلمی را خواندید که برای کاندیدا شدن در جوایز اسکار امسال و البته سایر جوایز عمده ۱۲ ماه سپری شده اقبال مساعدی دارند و اگر برنده نشوند، دست کم نامزد این جوایز خواهند بود. به همان منوال و ترتیب در این قسمت نیز نام شش فیلم دیگر را می‌آوریم و ضمن ترسیم شرایط و وضعیت آنها از هنرمندان دیگری می‌گوییم که چهره‌های بارز سال ۲۰۲۱ بوده‌اند و می‌توانند روز ۷ فروردین ماه ۱۴۰۱ در توزیع جوایز اسکار هم سهم و هم نقشی به اندازه میزان توفیق آثار هنری خویش داشته باشند. فراموش نکنیم که اسکار پس از سال‌ها تمرکز روی سینمای امریکای شمالی و ناپدید گرفتن حق سایر قاره‌ها چند سالی است که بر وجود بین‌المللی خود افزوده و به فیلم‌ها و هنرمندان سایر کشورها هم بها می‌دهد. در این راستا آکادمی علوم سینمایی و هنرهای تصویری قسط به اهدای یک جایزه به بهترین فیلم غیرانگلیسی‌زبان اکتفا نمی‌کند و خالقان این گونه فیلم‌ها را نیز گاه به صف نامزدهای این جوایز اضافه و از این طریق به آنها اهدای اعتبار و ادای احترام می‌کند و نود و چهارمین دوره جوایز اسکار که پیش رو داریم، می‌تواند محل و زمانی برای افزودن بر این توجه و اعتبار باشد.

## سوار کار

کلیفتون کالینز جوئیور بازیگر منضبط و توانا و متینی است که در دوده اخیر در فیلم‌های متعددی ایفای نقش کرده و هرگز کم نباورده ولی چون یک ستاره نیست و همیشه نقش‌های دوم و سوم فیلم‌ها را به وی سپرده‌اند، خیلی‌هاه تنها ارزش‌های او را به درستی نمی‌شناسند بلکه حتی اسمش را هم نمی‌دانند و فقط می‌دانند که چهره این مرد آشنا است زیرا به کرات او را دیده‌اند. فیلم جدید او «سوارکار» می‌تواند تمامی این حالات را تغییر دهد و سرانجام از کالینز جوئیور یک ستاره بسازد زیرا او برخلاف معمول نه ایفاگر رل‌های جنبی و نقش‌های مکمل بلکه ایفاکننده نقش اصلی است و در این کار بسیار موفق بوده است. موضوع دراماتیک و بافت کلاسیک «Jockey» نیز به گونه‌ای است که احساسات تماشاگران را برمی‌انگیزد و با خود همراه می‌سازد و به حمایت از کاراکتر اصلی وامی‌دارد. «سوارکار» داستان یک ورزشکار مجرب رشته سوارکاری است که پس از سال‌ها کار و تلاش و کسب برخی موفقیت‌ها بیماری می‌شود و با این اوصاف می‌کوشد با درخشش در اوپسین مسابقه عمرش و قبل از بازنشستگی بهترین وداع را با رشته‌اش و با دوستداران این ورزش داشته باشد. کلیفتون کالینز جوئیور به خوبی در قالب این ورزشکار جا افتاده و نمایش عالی‌اش از دلایل اصلی توفیق فیلمی است



که کلینت بنتلی هم سناریوی آن را نوشته و هم کارگردانی‌اش کرده است. آکادمی علوم سینمایی و هنرهای تصویری و همچنین هنردوستان همواره قصه‌هایی از این دست و محمل‌هایی را که در آن آخرین مسابقات و زور آزمایی‌های دراماتیک بعضی قهرمانان لرزان و بیمار به تصویر کشیده و از این طریق افسانه‌سازی می‌شود، پسندیده‌اند و به همین سبب توفیق کالینز جوئیور در جدیدترین محصول دربردارنده چنین مضمونی محرز به نظر می‌رسد. از اینگونه قهرمانان و فیلم‌ها می‌توان به کاراکتر میکی رورکی در فیلم «کشتی‌گیر»، «بردلی کوپر» در بازسازی سال ۲۰۱۸ «ستاره‌ای متولد می‌شود» و مایکل کیتون در «مرد پرنده‌ای» محصول ۲۰۱۵ اشاره کرد. باید بیفزاییم که حضور کالینز جوئیور در یکی از نقش‌های دوم «کوچه کاپوس‌وار» کار ترسناک تازه‌گی برمودل توروئی مکزیک می‌یک نوع عامل حمایتی برای این بازیگر و تقویت‌کننده جایگاه او در محاسبات اسکار است و هر کس که مشغول تفکر و تصمیم‌گیری درباره جایگاه کالینز جوئیور در «سوارکار» است، با به یاد آوردن فیلم جدید دل تورو بیش از پیش معتقد خواهد شد که کاندیدایی او برای اسکار سزاوارانه است.

## چشم‌های تامی فی



جسیکا شاستین ۱۵ سال است که در نقش‌های مختلف و متنوع جلب‌نظر می‌کند و نمایش او بویژه در فیلم‌های «درخت زندگی» کار فلسفی سال ۲۰۱۱ ترنس مالیک و «بین ستاره‌ای» فیلم فضایی و علمی - تخیلی سال ۲۰۱۴ کریستوفر نولان غیرقابل فراموشی است.

با این حال آکادمی اسکار برای تحلیل وسیع از هنرپیشه‌ها همیشه چیزی واری یک نقش آفرینی خوب را می‌خواهد و در همین راستا است که بارها بازیگران ایفاکننده نقش آدم‌های تاریخی و ویژه را در صدر نشانده زیرا به‌نوعی دگردیسی برای فرورفتن در این قالب‌ها نیاز است یا به هنرپیشه‌هایی جایزه داده که در نقش بیماران و آدم‌های روانی از پوسته خود و جلد و حالت انسان‌های نرمال خارج شده و کاملاً بیمار یا روان‌پریش شده‌اند و تبدیل به همان آدم‌ها شده‌اند.

«چشم‌های تامی فی» به کارگردانی مایکل شاولتر برای جسیکا شاستین چنین چیزی و متاعی است که گفتیم زیرا تبدیل شدن شاستین به تامی فی فقط با کلاه‌خود و گذاشتن و تغییر قیافه و گرم مفصل روی صورت این هنرپیشه انجام نشده بلکه او روح و جان این کاراکتر را تسخیر کرده و در فیلمی که او را با اندرو گارفیلد همبازی ساخته، تبدیل به این زن سرشار از برون‌گرایی و افراط‌طلبی‌های غیرقابل درک کرده و اگر قرار است یک دگردیسی کم‌نقص و تبدیل شدن به انسانی دیگر در میان فیلم‌های امسال به‌عنوان یک نمونه و یکی از بهترین‌ها

مورد اشاره و تأکید و تحسین قرار گیرد، همین نمایشی است که شاستین با کاراکتر تامی فی انجام داده و آن قدر شبیه به «فی» شده که به نوشته نشریه پرنفوذ واریته خود «فی» نیز آن قدر شبیه به خودش نیست! شما می‌توانید فقط لباس‌های افراطی و ادا‌های پرظواهر تامی فی را که شاستین آنها را به بهترین شکل به نمایش نهاده، مینا قرار دهید و تنها چیزهای ظاهری را عمده بینگارید اما کاری که این بازیگر در نقش آفرینی جدیدش انجام داده، بسیار فراتر از این حرف‌ها و رسیدن به مدارجی است که فقط حرفه‌ای‌ترین و برترین بازیگران دنیا به آن نائل می‌شوند و اگر آکادمی علوم سینمایی و هنرهای تصویری نیز چنین بپندیشند، شانس شاستین برای رسیدن به اسکاری که تاکنون از آن دور مانده، بیش از دفعات قبلی نامزدی وی است. شکی نیست که در تمامی ادوار اسکار و بخصوص در نیم

## احترام



«احترام» به کارگردانی لیزل تامی داستان زندگی و کارهای هنری آرتینا فرانکلین خواننده فقید زن سیاهپوست امریکایی است که تخصص‌اش در موسیقی «بلوز» و «جز» بود و سه سال پیش به‌دلیل کهولت درگذشت. «Respect» با بازی فوق‌العاده خوب جنیفر هادسون در نقش فرانکلین قرار بود در پاییز ۲۰۲۰ اکران شود و به سوی فتح اسکارهای این سال هجوم ببرد اما رواج کرونا کمپانی سازنده این فیلم را واداشت که بساطش را جمع کند و پخش فیلم را به اواسط پاییز امسال (۲۰۲۱) انتقال بدهد تا با فراغ بال بیشتری و با تأثیرپذیری کمتری از این بیماری مهلک به گیشه‌ای طلایی هم دست یابد.

هدف دوم چندانی حاصل نیامده زیرا لاقال امریکای شمالی همچنان در کابوس کرونا به سمری برد و یکی از سه کشور اول جهان در زمینه قربانی دادن بابت کووید۱۹ است اما سال‌های سینما برخلاف یک سال پیش بازنه‌اند و طبیعتاً «احترام» بسیار بیشتر از سال سوت و کور و کساد شده ۲۰۲۰ خواهد فروخت. یک ایراد بزرگ وارده به این فیلم که البته نه اقتصادی بلکه مضمونی و فنی است، این است که اگرچه هادسون در نقش اصلی بسیار می‌درخشد و کاندیدایی‌اش برای اسکار حتمی و احتمال پیروزی‌اش در محاسبات نهایی بالای ۸۰ درصد است اما خود فیلم و بافت آن و روال قصه‌گویی و شکل پردازش اتفاقات که محصول ضعف سناریو است، چندان سطح بالا نیستند و «Respect» بیشتر بازی پرشور و سرشار از احساس جنیفر هادسون را می‌خورد که چنان با این نقش و شخص فرانکلین یکی و هماهنگ شده که انگار خود اوست و به روایت نشریه واریته‌تی امر به او مشتبه شده است.

موضوع وقتی جالب‌تر و فروغ هادسون با مسماتر می‌شود که بدانید وی انتخاب شخصی خود فرانکلین و دستچین شده توسط همین موزیسین برای ایفای رل او قبل از مرگش بود. هالیوود هم خود را به‌گونه‌ای آشکار مدیون فرانکلین می‌داند و کل جامعه هنری آمریکا بر این باور است که تا زمانی که این هنرمند زنده بود، هرگز حق مطلب را دربراره او ادا نکرد و به حد کفایت به وی جایزه و دلگرمی نداد و در نتیجه فیلم فعلی یک جور کار جبرانی در این زمینه و اقدامی برای گرامیداشت این هنرمند از دست‌رفته از طریق به تصویر کشیدن زندگی و هنرهای منحصر به فرد وی است. از سوی دیگر وقتی فرانکلین قبل از مرگش شنید که فیلمی زندگی‌نامه‌ای از او در دست تولید است، خوشحال شد و به این باور رسید که سرانجام بخشی از جامعه هنری آمریکا قدر او را دانسته و درصدد پاسداشت فعالیت‌های وی است. برای جنیفر هادسون هم این فیلم یک نوع بازیابی و اعتلای مجدد پس از یک نزول و پیوسته و کم و بیش تضییع شده است.